



اولین مدرسه مجازی شعر و داستان کشور افتتاح شد

معاون پرورشی و فرهنگی آموزش و پرورش هرمزگان گفت: آیین افتتاحیه اولین مدرسه مجازی شعر و داستان کشور همزمان با روز بزرگداشت حافظ، یکشنبه ۲۰ مهرماه در ساعت ۱۶ برگزار می گردد. به گزارش صبح ساحل، احمد مهرانی با عنوان این خبر گفت: اولین مدرسه مجازی شعر و داستان کشور همزمان با بزرگداشت روز حافظ افتتاح می گردد. وی افزود: دبیرخانه اولین مدرسه مجازی شعر و داستان کشور در هرمزگان می باشد و این افتتاح به صورت مجازی و به صورت سراسری برگزار می گردد. مهرانی ادامه داد: آیین افتتاحیه این مدرسه مجازی شعر و داستان کشور در تاریخ یکشنبه ۲۰ مهرماه سال جاری برگزار می گردد و علاقه مندان می توانند به وسیله نرم افزار Adobe connect با لینک: ۰۸۷/۱۰/۲۷۱/poem از ساعت ۱۶ لغایت ۱۷:۳۰ به صورت مجازی در وبینار این افتتاحیه شرکت کنند.

در آستانه ۴۰ سالگی انتشار اولین ترجمه فارسی مرشد و مارگریتا نگاهی به این کتاب انداخته ایم

خبر و شر شیطان



شقایق پرتو

شیطانی باهوش، هنرمند، خوش مشرب و حتی گاهی مهربان را تصور کنید. این تصویری است که کتاب در مورد «ولند»، شخصیت شیطانی داستان «مرشد و مارگریتا» ارائه می دهد. یا مسیحی را با یک شخصیت معمولی و نه آن شخصیت اساطیری که در کتب تاریخی و دینی وجود دارد را تصور کنید. بولگاکف با قرار دادن شخصیت «یسوعا» در نقش مسیح تلاش می کند تا لایه های عمیقی از عقاید و باورهای خواننده را به چالش بکشد. این کتاب در واقع مفهوم متفاوتی از خبر و شر ارائه می دهد و داستان مرگ مسیح را از زاویه جدیدی بازگو می کند.

■ شناسنامه کتاب

«مرشد و مارگریتا» به نویسندگی «میخائیل بولگاکف» علاوه بر اینکه برای علاقمندان به ادبیات روسیه اثری بسیار خواندنی تلقی می شود، برای سایر علایق هم کتاب جذاب و گیرایی است. این کتاب را «عباس میلانی» برای اولین بار در سال ۱۳۶۲ از نسخه انگلیسی به فارسی ترجمه کرد. به جرئت می توان گفت بهترین ترجمه فارسی این کتاب همین ترجمه میلانی است که نشر نو آن را چاپ کرده است. این ترجمه در ۴۴۳ صفحه در ۲۳ نوبت به چاپ رسیده است.

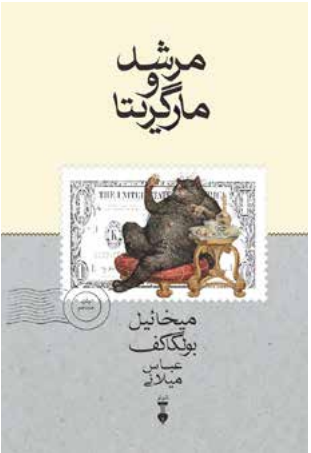
■ معرفی نویسنده

اگر زندگینامه بولگاکف را خوانده باشید حتما متوجه شباهت های معناداری میان شخصیت مرشد با شخصیت و زندگی خود نویسنده خواهید شد. شخصیت مارگریتا هم احتمالا برگرفته از شخصیت همسر سوم او بوده است. بولگاکف سگ سیاه بزرگی هم داشت که احتمالا شخصیت بهیموت هم از او گرفته برداری شده است. میخائیل بولگاکف در زمان استالین به نگارش این اثر پرداخت؛ در آن زمان بسیاری از آثار او از تیغ سانسور در امان نبودند و این موضوع سانسور به شدت او را آزار می داد؛ حتی کار تا جایی پیش رفت که بولگاکف در یک اقدام جنون آمیز به سوزاندن نسخه اولیه این کتاب پرداخت و سپس مجددا به نگارش این کتاب پرداخت. آن طور که از شواهد امر پیداست میخائیل بولگاکف در آن زمان عضو هیچ گروه یا انجمن سیاسی نبود اما آثارش زیر ذره بین سانسورچیان قرار داشت و گاهی ماموران آپارتمانش را هم

تفتیش می کردند. با این حال خلاقیتی که بولگاکف در بیان عقایدش در آن سیستم بسته داشت، قابل ستایش است.

■ معرفی کتاب

کتاب با گفت وگویی یک شاعر و سردبیر درمورد وجود مسیح آغاز می شود و با ورود یک شخص ناشناس به داستان- که بعدا متوجه می شویم شیطان بوده است- ادامه می یابد. او قصد دارد نمایش «جادوی سیاه» را به روی صحنه ببرد. در این کتاب ما در واقع با یک رمان چند لایه مواجهیم.



این کتاب هم زمان سه داستان را در دو مکان و زمان مختلف یعنی مسکو و اورشلیم روایت می کند که در انتها به هم می پیوندند و یکپارچه می شوند. یکی از این داستان ها درباره مرشد و مارگریتا، عاشق و معشوقی در شهر مسکو است؛ مرشد کتابی درباره روز اعدام مسیح نوشته است که داستانی

کاملا متفاوت از چیزی که درمورد مسیح شنیده ایم را بیان می کند. داستان دوم همان کتابی است که مرشد نگاشته است و حوادث آن در اورشلیم اتفاق می افتد. داستان سوم هم مربوط به ورود همان شیطان مذکور به داستان است که شهر مسکو را به هم می ریزد.

■ نقد کتاب

نوشتن از این کتاب به زعم من بیهوده است. تنها باید آن را کلمه به کلمه خواند و تمام اجزای آن را به دقت واری کرد. شخصیت هایی که تاثیر رفتار آن ها بر شما در سیر داستان غیرقابل انکار است، یکی از این اجزاست. ترکیب این اجزا با از بین بردن تصویر کلیشه ای و رایج از شیطان و مسیح در ذهنتان حتما شما را به چالش خواهد کشید. شخصیت پیلاتس در همان ابتدا شما را مجذوب خود می کند و یک احساس همذات پنداری عمیق در شما ایجاد می شود. پیلاتس حاکمی است که دستور اعدام مسیح را داده است و احتمالا یک تنفر تاریخی عمیق نسبت به او وجود دارد اما در سیر داستان چه می گذرد که مخاطب این تصمیم و دستور پیلاتس را با تمام وجود درک می کند و حتی به او حق می دهد؟ در ابتدای داستان شیطان باعث بریده شدن سر کسی می شود که عیسی را نفی می کند در حالی که ما انتظار داریم شیطان، دشمن مسیح و طرفداران او باشد. این تناقض در واقع همان تعریف متفاوت از خبر و شر در داستان است که تاحدودی هم از تاریخ رسمی ای که تاکنون در اختیار ما قرار داده اند و احتمالا خلاف

واقعیت است، انتقاد می کند. در قسمتی از داستان، کتابی که مرشد تالیف کرده است با واکنش تند مجامع ادبی مسکو روبه رو می شود. این قسمت داستان اشاره های غیرمستقیمی به خفقان و سانسور در دوران استالین دارد. در داستان ارجاعات زیادی به ویژگی های جامعه آن زمان وجود دارد و بولگاکف با تمسخر نویسندگان فرمایشی و وابسته به دولت به انتقاد از اوضاع آن زمان می پردازد. برای مثال در صحنه هجوم مردم به لباس ها و کفش های مارک دار تمایلات مادی مردم در زمان شوروی را بیان می کند. در ادامه، داستان به سمتی پیش می رود که شیطان، شهر مسکو را به هم می ریزد که به نوعی اشتیاق و آرزوی نویسنده برای برهم زدن نظم استالینی آن دوران را تداعی می کند. یکی از نکات ارزشمند کتاب، طنز به کار رفته در آن است که باعث می شود در طول داستان همواره لبخند تلخی به چهره داشته باشیم. مرشد و مارگریتا آشکارا از نمایشنامه «فاوست» «گوته» تاثیر پذیرفته است؛ مثلا در مجلس رقص شیطان، مارگریتا روح خود را برای عشق به شیطان می فروشد و در ازای نجات مرشد با شیطان معامله می کند که در فاوست هم نمونه مشابهی وجود دارد.

شاید در نهایت پس از خواندن کتاب، اهمیت جمله ای از نمایشنامه فاوست که در ابتدای این کتاب آمده است را بهتر درک کنیم که می گوید: « سرانجام بازگو که کیستی، ای قدرتی که به خدمتش کمر بسته ام. قدرتی که همواره خواهان شراست اما همیشه عمل خیر می کند».

که عرفان ایرانی و اسلامی دارد متفاوت است. سهراب در سفرهایش با تفکر بودایی آشنا شد که این موضوع در شعرهایش انعکاس پیدا کرده است. طبیعت گرایی او ممکن است ریشه در همین نگاه داشته باشد. او تمام اجزاء طبیعت اعم از جاندار و بی جان را سرشار از زندگی می بیند. در بخشی از شعرهایش حتی از تناسخ صحبت می کند که یک عقیده رایج در هند است. او به عنوان یک انسان خود را جزئی از جهان هستی می داند نه حاکم بر آن و به دنبال همبستگی با سایر اجزاست. انعکاس تفکر بودایی در شعر سهراب به معنای جدایی کامل او از تفکر ایرانی و اسلامی نیست. او در اشعارش هم از مسلمان بودن و داشتن مهر و سجاده حرف می زند هم از بره روشن که یادآور فره ایزدی در متون ایرانی پیش از اسلام است. اما نگاه خودش را به همه این اندیشه ها دارد در واقع او با ترکیب آن چه دیده و خوانده، به نگاهی رسیده که مختص خود اوست. نگاهی لطیف و انسانی که جهان را مالا مال از زندگی و لذت زنده بودن می خواهد.

صدای پای یک نگاه زیبا

◆ گروه هنری // شیوا شاکری

۱۵ مهر زادروز شاعر نام آشنای معاصر «سهراب سپهری» بود. او در سال ۱۳۰۷ در کاشان متولد شد. بعد از پایان دوران متوسطه وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و به تحصیل در رشته نقاشی پرداخت. وی که به نقاشی و شعر به طور هم زمان می پرداخت در ۲۳ سالگی اولین مجموعه شعر خود را با نام «مرگ رنگ» منتشر کرد. فعالیت ادبی و هنری او تا سال ۱۳۵۹ که بر اثر سرطان درگذشت ادامه داشت. مجموعه شعرهایی که از او به چاپ رسیده است شامل «مرگ رنگ»، «زندگی خواب ها»، «آوار آفتاب»، «شرق اندوه»، «صدای پای آب»، «مسافر»، «حجم سبز»، «ما هیچ ما نگاه» می شود. همه این مجموعه ها در یک کتاب با نام هشت کتاب جمع شده و در دسترس مخاطبان قرار

خاموشی نوای مرغ سحر

شیوا شاکری

dr.shakeri65@gmail.com



◆ گروه هنری //

در هفته ای که گذشت هنر ایران یکی از مهره های ارزشمند خود را از دست داد.

استاد «محمد رضا شجریان» بزرگترین خواننده موسیقی سنتی ایرانی برای همیشه ما را ترک کرد. همه ما می دانیم که اگرچه حضور فیزیکیش را از دست دادیم اما در تصنیف هایش با ما و آیندگان ما خواهد بود. اما راز این ماندگاری در چیست؟ استاد استعداد ذاتی خود را به خوبی شناخته و پرورش داده بود. دلیل دیگر موفقیت او سوادش بود. او ادبیات کلاسیک را به خوبی می شناخت و همین موضوع باعث می شد تا بهترین شعر را برای خواندن انتخاب کند. تصنیف های او نقش زیادی در انس گرفتن طرفدارانش با شعر کلاسیک فارسی ایفا کرد. به عنوان مثال کمتر کسی است که غزل «سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند» حافظ را با صدای استاد به خاطر نیارد. آثاری از این دست با توجه به سرانه پایین مطالعه در ایران، اهمیت بالایی در رواج دادن ادبیات بین عموم مردم دارد. او هدف بزرگی داشت و برای رسیدن به آن تلاش کرد. هدف او نجات موسیقی ایرانی بود و به گفته صاحب نظران وقتی این شکل از موسیقی رو به خاموشی بود استاد شجریان نقش مهمی در احیای آن ایفا کرد.

هنرمند ارزشمند کشورمان از هیچ تلاشی برای رسیدن به هدف فروگذار نمی کرد. جایی که باید می خواند، خواند و جایی که احساس کرد موسیقی به صدای جدید نیاز دارد در کارگاه نجاری خودش ایستاد و ساز ساخت. خسرو آواز ایران اهل اندیشه بود و می خواست به گونه ای از موسیقی بپردازد که سبب رشد اندیشه در مردم شود.

به همین دلیل هیچ وقت سراغ اشعار سخیف نرفت و غیر از سعدی و حافظ و مولانا و خیام که قله های شعر فارسی هستند از «هوشنگ ابتهاج» و «مهدی اخوان ثالث» و دیگر بزرگان شعر امروز کمک گرفت. خاطراتی که از او نقل می شود نشان از الفتش با شعر دارد. استفاده های به جای او از اشعار مختلف در موقعیت های مختلف نشان می دهد که انتخاب درست اشعار از کدام ویژگی نشأت می گیرد.

به قدری شاعران کلاسیک ایران را می شناخت که می توانست بگوید خیام را دوست دارد و دلیل دوست داشتنش رهایی اندیشه خیام است. با بازخوانی تصنیف مرغ سحر نام خود را با این اثر هنری فراموش نشدنی پیوند زد. او آلبوم سرو چمان را «خاک پای مردم ایران محمد رضا شجریان» امضا کرد تا همراهیش را با مردمش نشان دهد. مردمی که امروز با خاموشی مرغ سحرشان سوگواری می کنند که می دانند مدفن خسروی آوازشان در جوار حکیم توس تا قرن ها «زیارتگاه رندان جهان خواهد بود».

فصل بغضِ دیگر!



خلیل اژدری (باران)

چون شبنمی نشسته بر گونه ی گل ها
در صبح بامدادی ست !!!
نوای دلکش و حریم وصلت
نوای آسمانی است!

پهلوان آواز وطن
نام تو تا ابد بر لوح افتخار این
سرزمین باقیست!

خاصیت با مردم بودن آن است

که نامت و آوازت
هرگز پیر نمیشود!
و همیشه آسمانی ست!
بخوان ناله ی مرغ سحر
که دل ها پریشان است!
دستی بزن بر ماهورت!
که اشک ها در فراق بی اختیار است!
نغمه هایت هوش از قناری ها ربوده!
صدایت مرهم دل سوخته دلان!
صدایت اوج شادایی ها را ربوده!

با نوای رینیتا...

قبل افطاری...
نوای عاشقی برای یار خواندی!

به یقین
خسرو آواز این سرزمین می مانی...

تقدیم به روح پاک استاد موسیقی و آواز: استاد شجریان